

روزهای امیدبخش، برای قوه قضائیه!

نویسنده: احمد بشیری

پس از ده سال صبر تلخ و: «... سیطره و سلطه کامل یک جریان سیاسی معین، با دیدگاه‌های واپسگرایانه و تنگ‌نظرانه، بر قوه قضائیه کشور، که موجب ناراضی عمومی مردم، گسترش فساد و برهم خوردگی بنیان‌های قوه قضائیه شد، بالاخره پاسخ مثبتی به خواست همگان داده شد...»^(۱) و سرانجام، روزی فرا رسید که قوه قضائیه تکانی خورد و زمام اختیار آن، به دست زمامداری نو، افتاد. سالها بود که هم مردم و هم نیروی انسانی زیر مجموعه قوه قضائیه، چشم به راه آن بودند که فرجی بشود و قوه قضائیه که به تعبیر یکی از بزرگان: «... بدترین دوران تاریخ خود را می‌گذراند و وضع دادگستری، بسیار اسفناک، رقت‌بار و در هم ریخته توصیف می‌شود...»^(۲) از جنگ گردانندگان پیشین آن، که با ناکارآمدی آنان، زباز همه کسانی بود که با این دستگاه بزرگ سر و کار دارند، بدر آید و خوشبختانه چنین شد و آرزوی مردم فعلیت یافت و روزی نو فرا رسید و روزگاری نو، در پیش است.

گردانندگان پیشین قوه قضائیه؛ هنگامی از ساحت این سازمان گرانقدر دور شدند، که گویی، کسی از رفتن آنان افسوس نخورد. و از آنها، کمتر نامی خوب بر زبانها بود و یادی خوش در دلها و بدرقه بیشترین شمار مردم، از شنیدن خبر رفتن‌شان، تداعی این ضرب‌المثل ایرانی بود که: «بدین مژده، گر جان فشانم، روا است» و بیشترین شمار مطبوعات کشور، درباره این جسابه‌جایی گردانندگان قوه قضائیه، چنان شادمانی‌ها کردند و مطالب پر آب و تاب نوشتند که یاد شعر معروف شیخ اجل، سعدی شیرازی را در خاطرها زنده کرد: دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال!

گردانندگان پیشین دستگاه قضائیه، هنگامی بساط خودشان را واچیدند و از فراز مسندهای

بلند ریاست، فرود آمدند که دست‌کم، دو تن از بلندپایه‌ترین آنان، گذشته از داوری‌های خوب و بد مردم، و کار بدستان قوه قضائیه کشور، اتهام‌هایی نیز، ره‌توشه و بدرقه راهشان بود. آنها، متهم بودند و هستند که به هنگام گرداندگی قوه قضائیه، دست تطاول و تجاوز به منال مردم گشوده و از پول‌هایی که مردم گرفتار در پیچ و خم‌های دستگاه قضایی، برای گره‌گشایی گرفتاری‌هایشان به عنوان سپرده و به طور امانی به صندوق دادگستری پرداخته بودند، مبلغ سی و پنج میلیارد ریال (سه و نیم میلیارد تومان)، خودسرانه و بی‌اذن و اجازه صاحبان پول‌ها، از صندوق برداشت کرده و به حساب‌های شخصی خودشان ریخته و با آن پول‌ها، کاسبی کرده و سودهایی کلان اندوخته بودند که ارقام آن، از یک و نیم تا هجده میلیارد تومان تخمین زده می‌شد.

هنگامی که راز این برداشت هنگفت، از پرده به در افتاد، در مطبوعات و محافل رسمی کشور، سر و صدای بسیار برپا شد و با آن‌که رئیس‌ان قوه قضائیه که به اتهام این برداشت آلوده بودند، دست و پای فراوان زدند و بسی کوشیدند که مهر تأییدی بر این کار ناروا بزنند و خودشان را از گناه بشویند، نشد که نشد!

آنها، تا آنجا پیش رفتند که گفتند برای برداشت خلاف قانون و هزینه کردن پول‌های امانی مردم، از مقام رهبری اجازه گرفته‌اند و رئیس قوه قضائیه صریحاً گفت: «رازینی پیشنهادی به رهبری داد، رهبری از من توضیح خواست و گفت اگر من موافقت کنم او هم موافق است و اجازه بهره‌برداری مبلغی از سپرده امانی دادگستری، با حفظ اصل پول (۱۴) و با نظارت من داده شد. بعد متوجه شدیم ایراد قانونی دارد که شورای پول و اعتبار، ایراد را رفع کرد» (۱۴) (۳)

اما این سخنان، نه قانونی و شرعی بود، نه کسی را خرسند کرد و نه از سوی دستگاه رهبری تأیید شد و سرانجام، چون ریش و قیچی در دست خودشان بود، ناگزیر، سرپوش بر روی

قضیه گذاشتند و با سکوت طولانی خودشان، عجالتاً موضوع را لاپوشانی کردند و تاکنون نیز، هیچ‌کس، به جز برداشت کنندگان پول، ندانسته است و نمی‌داند که بر سر پول‌های بی‌زبان و امانات مردم، چه آمده و آیا اصلاً، چنان‌که رئیس قوه قضائیه پیشین گفته بود، اصل پول بر جا مانده و حفظ شده است یا؟...

در همان هنگام، در همین نشریه و به خامه همین نگارنده، با دلایل خرسندکننده شرعی و قانونی، روشن گردید که کار این حضرات، بر پایه آنچه از کارشان نشر یافته بود، از مصادیق خیانت در امانت است و صریحاً نوشتیم: «هنگامی که امانت، در مال امانی خیانت کند، صفت امانت از او سلب می‌شود و کمترین کاری که لازم می‌آید، کوتاه کردن دست امانت از مال امانی است. در این صورت، اکنون که روشن شده است مقاماتی، در اموال مردم، مرتکب بی‌تقوایی‌هایی شده‌اند، آیا نباید دستشان از مال مردم کوتاه و به تصرفاتشان هرچه زودتر پایان داده شود؟ و اگر بی‌تقوایی، یکی از ضوابط زوال مشروعیت شرعی و قانونی است، اکنون که آشکار گردیده است، برخی مقامات قضایی، با وجوه امانی مردم، برخلاف نصوص فقهی و قانونی، رفتار کرده‌اند، تکلیف مشروعیت شرعی و قانونی آنها، چه می‌شود و آیا می‌توانند به مانند گذشته، بر سر کارشان بمانند یا این‌که باید فوراً کنار بروند یا کنار گذاشته شوند تا در پیشگاه دادگاه، اول بی‌گناهی خودشان را ثابت کنند؟» (۴)

اما بدبختانه، چون در این دنیای بی‌در و پیکر: «عیش فقرا، مرگ گدا، ننگ بزرگان این هر سه متاعی است که آوازه ندارد» گوش کسی بدهکار فریاد ما نبود و آب از آب تکان نخورد و سر و صداها، به راحتی خوابید!

اکنون که دستگاه قضائیه کشور، راه دیگری در پیش گرفته و صلاهی قانون‌گرایی سرداده است، جا دارد گردانندگان کنونی دستگاه، در این

باره دقیقاً حسابرسی کنند تا روشن گردد که پول‌های امانی مردم، چه سرنوشتی پیدا کرده است مبادا روزی بیاید که دستگاه قضایی ناچار شود ناوان خاصه خرجی‌های گذشتگان را، از کیسه کرم و بودجه ناچیز خودش بپردازد!

از این گذشته، چون برداشت کنندگان و خرج کنندگان پول‌های امانی مردم، به استناد دلایل انکارناپذیر قانونی، مرتکب خطا شده‌اند، اکنون که دستگاه قضایی در اندیشه قانون‌مداری است، به مصداق: «سزد بر شه، که خود را از همه پیش دهد کیفر، پس آنکه مردم خویش و به عنوان تیمن و تبرک آغازگری برنامه قانونی تازه، کسانی را که از امانات مردم سوء استفاده و در آنها تصرف غیرمجاز کرده‌اند، زیر پیگرد قانونی در آورد و همچنانکه پیش از این هم، در موارد مشابه و با دیگر امانت‌دارها، رفتار شده است، اینان را نیز، اگر به راستی در پیشگاه دادگاه، گناهکار شناخته شوند، به کیفر و پادافره قانونی رفتار و کردارشان برساند، تا دست کم، آیندگان همین دستگاه قضایی، بدانند که:

«چو بد کردی، مباش ایمن ز آفات
که واجب شد بدی‌ها را، مکافات»

و کسی بر خود گمان نبرد که چون پای بر کرسی ریاست نهاد، هر کاری بکند و هر ستمی بر دیگران روا دارد، «کس نخواهد خواستن از او حساب...»، بلکه دیر یا زود، باید پاسخگوی آنچه کرده است، باشد و این، دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد.

۵ تغییر بنیادین در ۲۰ سال!

گردانندگان پیشین قوه قضاییه، اتهام‌های دیگری هم دارند که نباید نادیده گرفته شود. آنان باید پاسخگوی آنچه بر سر دستگاه قضایی آورده و این سازمان عظیم و عزیز را از اعتبار انداخته و در اذهان مردم خودی و بیگانه خوار و خفیف و کم‌حیثیت گردانیده‌اند، باشند، باید به دلیل بازی با قوانین کشور، و وضع قوانین بی‌ارزشی مانند قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، علاوه بر زیان‌های مالی و معنوی که به داری‌های مادی و معنوی دستگاه قضایی زده‌اند، میلیون‌ها ساعت وقت مردم کشور، یعنی مراجعان به دستگاه قضایی را تلف کرده‌اند و بسیار زیانهای دیگری که از بازی‌های آزمون و خطای سالیان دراز آنها به باشندگان و

طی ۲۰ سال ۵ بار قوانین دادگستری را از بنیاد تغییر دادند و برای عامه مردم و خود دادگستری، در دسرهایی آفریدند که جبران آنها اگر غیر ممکن نباشد، به این زودی‌ها هم، امکان پذیر نیست

شهروندان سراسر کشور رسیده است، مؤاخذه شوند و برای آنچه کرده‌اند، از خوب و بد، پاداش و پادافره بگیرند تا دریافته شود که: «یک دو روزی پیش و پس شد، ورنه از جور فلک بر سکندر نیز بگذشت، آنچه بردار گذشت»

شوخی نیست، از سال ۱۳۵۸ تاکنون، دست کم، پنج بار، قوانین آیین دادرسی کشور تغییر یافته است و این روند تغییرات که نوعاً هم شتابزده، بی‌مطالعه، غیرتخصصی و بدون استفاده از اندیشه حقوقدانان و کارشناسان امور قضایی بوده و هست، هنوز هم دنباله دارد.

قانون آیین دادرسی کیفری ما، در سال ۱۳۱۰ در ۵۰۵ ماده و قانون آیین دادرسی مدنی، بین تاریخ‌های ۱۳۱۶/۶/۲۷ تا ۱۳۱۸/۶/۲۷ در ۷۸۹ ماده به تصویب رسیده و تاکنون نیز مورد استفاده بسنده مراجع قضایی است.

این دو قانون، چون به هنگام تدوین، زیر نظر حقوقدانان و قضاة و کارشناسان مجرب و

آگاه فراهم آمده، از عمر یکی‌شان ۶۲ سال، از حیات آن دیگری ۶۸ سال گذشته است و هنوز هم از بهترین قوانین جهان در نوع خودشان هستند. اما از سال ۱۳۵۸ تاکنون که گردانندگان دستگاه قضایی ویرشان گرفت در بخش‌هایی از این قوانین استوار و متین دستکاری کنند، پنج بار، به تدوین قوانین گوناگون پرداختند ولی عمر هیچ یک از آنها به پنج سال هم نرسید. زیرا که آنها را عموماً هوس، شتابی و غیرتخصصی و ظاهراً در اتاق‌های دربسته و به دور از همفکری صاحبان نظر و حقوقدانان و کارشناسان مجرب و باصلاحیت تدوین کرده بودند و به محض اجراء هر یک، چندان معایب و نقایص در آن بارز ظاهر و می‌گردید که تاگزیر می‌شدند سریعاً قانون دیگری فراهم کنند، و با این حال، هنوز هم، کار قانون‌سازی حضرات به پایان نرسیده است و قانون ناقصی به نام «آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی» برای قانون ناقص‌تری به نام «قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب» به مجلس قانونگذاری برده شده که در حال بررسی و تصویب است.

برای آن‌که خوانندگان این نوشته بدانند برآیند هنر، اندیشه، ذوق و آفرینندگی کارگردانان دستگاه قضاییه کشور، در مدت بیست سال گذشته چه بوده است، نگاهی کوتاه، به برخی از قوانین پدید آورده آنان، بیهوده نیست:

۱- لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸ - برابر این قانون، اولاً رسیدگی به مسایل حقوقی و کیفری، فقط یک درجه بود و احکام دادگاه‌ها قابل تجدیدنظر نبود. دادگاه‌های شهرستان و استان، دادرسی استان، دیوان کیفر کارکنان دولت، شورای داور (که یک واحد کارساز محلی، برای حل کدخدامنشانه اختلافات مردم بود) که هر کدام از آنها، برای حل مشکلات قضایی مردم، ارزش و اهمیت وافری داشت، منحل گردید و وظایف دادرسی دیوان کیفر، به دادرسی عمومی سپرده شد. همچنین مداخله دادستان در امور مربوط به موارد ابلاغ موضوع مواد ۱۳۹ و ۱۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی، که به اموال و منافع و حقوق عمومی، دعاوی دولتی، دعاوی راجعه به وجوه برّیه و امور خیریه که جهت عمومی داشته باشد... دعاوی راجعه به محجورین و

غایب مفقودالاثار و... مربوط بود، حذف و ملغی شد. در امور کیفری نیز وظایف بازپرسی، به دادستان محول گردید و مرحله بازپرسی عملاً از میان رفت.

خطر بزرگ این قانون، آن بود که اگر به هر علتی، از دادگاه‌های حقوقی یا کیفری، حکم نادرستی صادر می‌شد، محکوم علیه، راهی برای اعتراض نداشت و حکم قطعی می‌شد. حال، اگر این حکم از دادگاه کیفری صادر می‌گردید، به سادگی پیدا است که چه زیان‌های وحشتناک و رنجبار و جبران ناشدنی مادی و معنوی به اشخاص زده می‌شد!

خطر دیگر قانون این بود که به علت غیبت دادستان از صحنه محاکمات مرتبط با حقوق عمومی و ایتمام و صفار و... زیان‌های بزرگی نیز به دولت و مجبورین وارد می‌گردید. باری، این قانون، پس از چندی غیرمفید شناخته و کنار گذاشته شد.

۲- قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴ - به موجب این قانون، بار دیگر، رسیدگی دادگاه‌ها که برابر قانون پیشین یک درجه‌یی شده بود، دو درجه‌یی شد یعنی دادگاه‌های حقوقی و کیفری به درجات یک و دو بخش‌بندی گردید. تجدیدنظر احکام دادگاه‌های درجه دو، با دادگاه‌های درجه یک و مرجع فرجام خواهی از احکام دادگاه‌های درجه یک به دیوانعالی کشور، راجع بود. این قانون نیز از قانون قبلی، ناسودمندتر، و ناکارآمدتر بود.

از جمله معایب بزرگ این قانون، پدید آمدن یک مرحله نوظهور در رسیدگی دادگاه‌ها بود به نام مرحله اعلام نظر. به این توضیح که دادگاه‌ها، نخست یک پیش‌رأی صادر می‌کردند که نام قانونیش اعلام نظر بود. این رأی، به صاحب دعوی ابلاغ می‌شد، اگر کسی اعتراضی نمی‌کرد، دادگاه، اعلام نظرش را، به رأی بر می‌گردانید ولی اگر هر یک از اصحاب دعوی به اعلام نظر دادگاه اعتراض می‌کرد (که تقریباً حتمی‌الوقوع بود) پرونده به دیوانعالی کشور فرستاده می‌شد و پس از اظهارنظر دیوانعالی کشور، دادگاه بار دیگر وارد رسیدگی می‌شد و رأی صادر می‌کرد. البته در این مورد، نظریه دیوانعالی کشور فقط جنبه مشورتی و ارشادی داشت و دادگاه مکلف به قبول آن نبود و قانوناً «طبق تشخیص خود» عمل می‌کرد.

بعد از این مرحله و صدور رأی دادگاه، در صورت اعتراض اصحاب دعوی، بار دیگر پرونده به دیوانعالی کشور فرستاده می‌شد تا طبق معمول، رسیدگی فرجامی انجام گیرد!

البته باید توجه داشت که همه اتفاقات مربوط به اعلام نظر، برای قضاتی (با هر درجه دانش و تخصص) پیش‌بینی شده بود که مجتهد جامع‌الشرایط نباشند والا اگر رییس دادگاه، مجتهد جامع‌الشرایط می‌بود، می‌توانست از همان آغاز و بدون اعلام نظر، رأی خودش را انشاء کند (۵)

قانون تشکیل

دادگاه‌های

کیفری یک و دو

(مصوب

۱۳۶۸)، مصداق

«خط غلط، املاء

غلط، انشاء

غلط» بود.

روشن است که درباره این ترجیح بلامرجه و تبعیض ناموجه بین قضاة دستگاه قضاییه کشور، ظاهراً نه کسی پرسشی کرد و نه از کسی توجیه موجه شنیده شد!

در واقع امر، مرحله اعلام نظر دادگاه‌ها، چیزی جز یک بدعت و نوآوری من در آوردی و خنده‌آور نبود و تنها اثرش، تحقیر قضاة عرفی دانشمند و باتجربه دادگستری و اتلاف وقت دادگاه‌ها و سرگردانی اصحاب دعوی و هرچه طولانی‌تر شدن گردش دادرسی بود و بس!

عیب دیگر، بلکه بزرگترین عیب این قانون آن بود که شمار بسیاری از قضاة قدیمی و کار کشته و کارآمد دادگستری، مأمور شدند که در دادگاه‌ها به عنوان مشاور، انجام وظیفه کنند!

وضعیت مشاور در دادگاه، تأسفبارتر از مرحله اعلام نظر بود که وصف اجمالی آن گذشت!

مشاوران دادگاه‌ها، دارای حق رأی نبودند و فی‌الواقع، نقش میرزابنویس رؤساء دادگاه‌ها را بازی می‌کردند، بدین معنی که مکلف بودند پرونده را از آغاز تا فرجام بخوانند، منظم کنند، تحقیقات لازم را از اصحاب دعوی و دیگر عوامل پرونده انجام دهند، رأی دادگاه را هم به عنوان نظر مشاور بنویسند و هنگامی که پرونده از هر لحاظ آماده و شسته و روفته گردید، آن را برای امضاء به نظر رییس دادگاه برسانند.

در این قانون، واقعاً نسبت به قضاة باتجربه و کارآمد دادگستری، جفا شده بود و یقین دارم اگر دلبستگی عاشقانه برخی از آنها، به کار قضایی یا بیم بسته شدن آب باریکه روزی، برای بعضی دیگر نبود، حتی یک قاضی، حاضر نمی‌شد به عنوان مشاور، در هیچ دادگاهی کار کند و هر قاضی، با دریافت اولین مأموریت برای مشاور شدن، بی‌خداحافظی، راهش را می‌گرفت و می‌رفت تا از خفت و بی‌حرمتی‌یی که درباره‌اش روا داشته شده بود، وارهد!

به هر روی، این قانون هم پس از مدت کوتاهی، به علت بیهودگی و نقایصی که داشت، به بوته‌نسیان سپرده شد.

۳- قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۳۶۷ - در این قانون، موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها که مدت‌ها بود دستخوش نابسامانی و گاه فراموشی شده بود، پیش‌بینی گردید.

این قانون هم، مانند قوانین گذشته، غیرتخصصی و طبعاً پرمقصد و ناکارآمد بود. در شمار عیوب این قانون به دو نکته اشاره می‌شود:

الف - محکوم علیه، دادستان، یا دادیاران صادرکننده کیفرخواست یا مجری حکم، در این موارد حق دارند از حکم دادگاه تجدیدنظر خواهی کنند:

اول - هرگاه ادعا نماید که مدارک استنادی فاقد اعتبار بوده و یا شهود، به دروغ شهادت داده و یا واجد شرایط شرعی و قانونی اداء شهادت نبوده‌اند.

دویم - هرگاه ادعا نماید که حکم، خلاف قانون یا خلاف شرع بوده است

سیم - در مواردی که قطع به اشتباه قانونی

و شرعی قاضی پرونده پیدا کنند، به نحوی که اگر به او تذکر داده شود، متنبه گردد و متوجه اشتباه خود شود.

قاضی بی که از حکم او، تجدیدنظرخواهی شده است، اگر ایراد را وارد بداند که «مستدلا و کتباً حکم را نقض» و پرونده را به مرجع دیگری می فرستد وگرنه، پرونده را به «مرجع صالح نقض» می فرستد.

در اینجا، قانون پیش‌بینی (یا پیشگیری) جالبی کرده بود: «... هرگاه قاضی دادگاه بدوی، مجتهد و قاضی دادگاه مرجع نقض، غیرمجتهد باشد، نظر قاضی دادگاه بدوی، معتبر است...» فکرش را بکنید، کشف حقیقت قضایی، به چه سرنوشتی دچار و چه سرگردانی بزرگی برای مردم ندارک شده است!

ب - تجدیدنظرخواهی، چه از سوی اصحاب دعوی و چه دادرها، نامحدود است و بارها و بارها و به عناوین گوناگون می شود از حکم دادگاه تجدیدنظرخواهی کرد و شرط لازم برای هر بار تجدیدنظرخواهی این است که «جهت آن، همان جهت تقاضای تجدیدنظر اول نباشد...»!

۴- قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو و شعب دیوانعالی کشور مصوب ۱۳۶۸ -

این قانون واقعاً مصداق «خط غلط، املاء غلط، انشاء غلط» بود، به این معنی که برابر مقررات آن، نه صلاحیت ذاتی دادگاه‌ها اعتباری داشت، نه به صلاحیت محلی دادگاه واقعی نهاده شده بود، نه استقلال قضایی مورد توجه بود و نه برای صلاحیت علمی قاضی، ارزشی قایل شده بودند و خلاصه قانونی بود که با هیچ یک از ضوابط و اصول دادرسی قابل قبول دنیا، مطابقت نداشت! به این موارد توجه کنید:

ماده ۲۰ - «شورای عالی قضایی، می تواند به منظور جلوگیری از تراکم پرونده‌ها و جهت تسریع در رسیدگی و جلوگیری از تعویق پرونده‌ها، قضاة دادگاه حقوقی، اعم از ۱ و ۲ و یا مدنی خاص را، با حفظ سمت، مأمور رسیدگی به پرونده‌های کیفری، انقلاب و یا قضاة دادگاه‌های کیفری را، حسب ضرورت، با حفظ سمت، مأمور رسیدگی به پرونده‌های حقوقی نماید»

ماده ۲۱ - «به شورای عالی قضایی، اجازه داده می شود افراد واجد شرایط قضاء را، با صدور ابلاغ قضایی، برای مدت معین، به هر نقطه‌یی از کشور، مأموریت بدهند و میزان

صلاحیت رسیدگی آنان را، در ابلاغ تعیین نمایند. قضاة مذکور، نسبت به تصمیمات متخذه، در قبال دادگاه انتظامی قضاة مسؤول می باشند و در صورتی که قاضی محل، مشغول رسیدگی به پرونده‌ئی شده باشد، با رضایت وی، قاضی مأمور، مجاز رسیدگی به پرونده مربوط خواهد بود»!

قوانین مدونه بیابند و اگر قانونی نباشد، با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نمایند و دادگاه‌ها نمی توانند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به شکایات و دعاوی و صدور حکم، امتناع ورزند».



انبوه مراجعان معطل در پشت در یک دادگاه... موضوع دعوای این افراد متفاوت است، اما قاضی باید به همه آن‌ها رسیدگی کند. قاضی مشغول رسیدگی به یک پرونده است. این افراد وارد دادگاه می شوند و دعوای خود را مطرح می کنند. قاضی باید کار حساس خود را به کناری بگذارد و نقشی را بر عهده بگیرد که قبلاً بر عهده بازپرسان و دادیاران بوده است. با این اوصاف تحقق عدالت امکان پذیر است

تبصره - در صورتی که قاضی، مجتهد جامع الشرایط باشد و فتوای فقهی او، مخالف قانون مدون باشد، پرونده، جهت رسیدگی، به قاضی دیگر محول می شود.

بی گمان، این پدیده، یعنی وارد شدن فتوای شرعی به چرخه قضایی کشور، در مواردی هم سودمند می بود ولی، از لحاظ این که فتوی نوعاً یک نظریه شخصی است و به تعداد صاحبان نظر، ممکن است گوناگون باشد و مانع از ایجاد یک رویه واحد قضایی، یا باعث سوء استفاده‌هایی گردد، طبعاً استناد به آن، قابل تأمل است و نیازمند بحث و فحسی دیگر.

۵- قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ این قانون، که صورت به هم ریخته و مسخ شده‌یی است از قانون تأسیس دادگاه‌های بخش مستقل که در گذشته، در برخی از شهرهای کوچک کشور، بر پا بود اما

برای آن دسته از خوانندگان این مجیزه که سررشته‌یی از امور قضایی ندارند، ممکن است مفاد این دو ماده، عجیب و غریب نباشد. (و افسوس که این نگارنده هم مجال شرح و بسط ندارد) اما برای سررشته داران و آگاهان کار قضایی، آنقدر مطالب دو ماده قانونی بالا حیرت آور و با همه معیارهای قضایی جهانی ناسازگار است که الحق می شود درباره اش، کتابها نوشت!

از جمله ویژگی‌های دیگر این قانون، وارد کردن فتوی شرعی، به چرخه قضایی رسمی کشور بود که بیشتر، سابقه نداشت. این امر در ماده ۲۹ قانون پیش‌بینی شده بود:

ماده ۲۹ - «احکام دادگاه‌های کیفری، باید مستدل و موجه بوده، مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن، حکم صادر شده است. دادگاه‌ها مکلفند حکم هر قضیه را، در

چون کارآیی و بسندگی شایانی نداشت. کم کم برچیده شد تا این که اجراء قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، به آن، جانی تازه داد!

این قانون، هر چند که کمبودهای چند قانون گذشته را، کمتر دارد، ولی در عمل، و چنان که آزمایش نشان داده، زیانبارتر از همه آنها بوده است.

ناکارآمدی و نابکاری قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مطلبی نیست که در سراسر کشور، بر کسی پوشیده باشد، چون همه کسانی که در چند سال گذشته، سر و کارشان به دستگاه قضایی افتاده است، سوزش زخم‌هایی را که از برخورد با این قانون بر دل و جان‌شان نشسته است، به یاد دارند.

۱- در این قانون، دادخواه، دادستان و دادرس، همگی در یک تن، یعنی در قاضی دادگاه گرد آمده است!!

قاضی دادگاه، در حالی که دادستان هم هست، چگونه می‌تواند بی‌طرف بماند و آیا این تداخل ضدین آن واگوییۀ کوچه‌بازاری را به یاد نمی‌آورد که: «شاکی کیه؟ متهم، متهم کیه؟ شاکیه»؟!.

۲- بی‌اعتنایی به تخصص و تقسیم علمی کار - کسانی که با امور قضایی سر و کار دارند، نیک می‌دانند که در مراجع قضایی، دست کم پانزده رشته کار، اعم از حقوقی یا کیفری، مورد رسیدگی قرار می‌گیرد که هر کدام از آنها به مهارت و تجربه ویژه طولانی نیازمند است و چنان نیست که هر قاضی از راه رسیدگی، بتواند به همه آن رشته‌ها، یا برخی از آنها، مسلط شود و به درستی هم، دادرسی و داوری کند.

اصل تقسیم کار بر حسب معیارهای گوناگون علمی و تجربی، و توان جسمی، در همه جای دنیا پذیرفته شده است، در قوانین گذشته هم، کم و بیش، به این تقسیم کار و تخصص توجه می‌شد ولی در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ناگهان همه ضوابط گذشته زیر و زیر گردید و همه تخصص‌ها و مهارت‌ها، بر عهده قاضی واحد گذاشته شد و ناگزیر، حاصل کار نیز همین است که پس از سالها، به دست آمده است و مردم مانده‌اند با یک دستگاه قضایی بیمار و در حال احتضار!

۳- مراجعه مستقیم به قاضی هم خودش یک گرفتاری بزرگ و قوز بالا قوز دستگاه قضایی است!

شان قوه قضاییه این

است که به سیاست

آلوده نشود تا بتواند

جوهره اصلی خودش را،

که بی‌طرف بودن

است، نگهدارد و از اصل

بی‌طرفی پاسداری کند

کردنش نمی‌ارزد. چه بسیار مقالات درباره کمبودهای زیانبار قانون نوشته شد ولی سودمند نیفتاد.

از شمار نخستین کسانی که به گردانندگان دستگاه قضایی هشدار داد و ناسودمندی قانون را گوشزد کرد و آن را به منزله تیر خلاص به پیکر دستگاه قضایی کشور نامید، همین نگارنده بود که بر روی هم، بیش از پنجاه صفحه از همین مجله را، به شرح نارسایی‌های قانون و ناسامانی‌های گردن کارها در سازمان قضایی کشور اختصاص داد و کار به آنجا رسید که از سوی گردانندگان دستگاه قضایی، لیچار و ناروا هم، نثارش گردید و انگ هم به پیشانی‌ش زده شد (۶)

چون درباره نقایص این قانون، در همان مقالات، آنچه به گمان خودمان بایسته بوده است، نوشته‌ایم دیگر تکرار آنها را شایسته نمی‌دانیم و تنها به چند نقیصه بزرگ قانون، گذاری می‌کنیم و می‌گذریم:

۱- حذف دادسرا از سازمان قضایی کشور - همه سررشته داران امور قضایی می‌دانند که دادسرا، برای چرخه قضایی، به راستی کار غربال را می‌کند یعنی همه زواید و حواشی قضایی کیفری، در دادسرا، زدوده و سرانجام، پرونده‌هایی که ارزش رسیدگی در دادگاه را داشته باشند، با کیفر خواست، به دادگاه فرستاده می‌شود و آمار این‌گونه پرونده‌های پالوده و مرتب شده، به هر حال از ده درصد تمام پرونده‌هایی که به دادسرا می‌رسد، بیشتر نیست. این شیوه کار، به دادرسان دادگاه‌های کیفری مجال آن را می‌دهد که با حوصله و دقت بیشتری به کار مردم برسند و پرونده‌ها هم، زودتر به فرجام برسند.

گذشته از این، وظیفه شخص دادستان در سازمان قضایی کشور بسیار ناچیز انگاشته شده است چندانکه سرسری و پرتابی، و ضمن یک تبصره، عنوان شده است که: «امور حسبیّه و کلیه اختیاراتی که در سایر قوانین، به عهده دادستان عمومی بوده، به جز اختیاراتی که به موجب این قانون، به رؤسای محاکم تفویض شده است، به رییس دادگستری شهرستان و استان محول می‌شود» (۷)

در کتاب آشنایی با مسؤولیت‌های مسؤولین قضایی قوه قضاییه که از سوی «حوزه معاونت قضایی قوه قضاییه» فراهم آمده، ۳۷۱

در حالیکه قاضی دادگاه، شش‌دانگ حواسش متوجه پرونده حقوقی یا کیفری بی‌است که پیش روی دارد، ناگهان در اتاق باز می‌شود و یک یا چند مأمور انتظامی، با پرونده‌های فراهم آمده در کلاتری‌ها و یا ارباب رجوع عرضحال به دست، وارد می‌شوند و رشته فکر و اندیشه قاضی، یکباره پاره می‌شود و تا پاسخ واردین را بدهد، علاوه بر آن که خودش، سررشته را گم می‌کند و باید بکوشد تا تمرکز حواس جدید پیدا کند، اصحاب دعوی که در دادگاه حاضرند و آنها که پشت در دادگاه منتظر نوبت رسیدگی پرونده‌هاشان مانده‌اند، ساعتها از کار بیکار و طبعاً هم، عصبی و ناراضی می‌شوند و نگفته پیداست که با این همه گرفتاری که قاضی، به هنگام رسیدگی پرونده دارد، رأی او، چه از آب در خواهد آمد!

بدترین چهره این قانون، به هنگام برگزاری چند محاکمه بزرگ به ویژه محاکمه شهردار تهران آشکارا گردید که در گردش رسیدگی آن محاکمه عالم و عامی در داخل و خارج کشور، دریافتند که ماهیت قانون یاد شده چیست و چگونه در دل آن، عدالت و قضاء به ریشخند گرفته شده است!

روزی که گردانندگان پیشین قوه قضایی، با هیاهو و سر و صدای بسیار، این قانون را به اجراء گذاشتند، همه کارشناسان قضایی، در سراسر کشور، فریادشان به آسمان رسید که قانون ارزشمندی نیست و به زحمت اجراء

وظیفه برای دادستان بر شمرده شده است، آیا درست و عاقلانه است که این مسؤولیت سنگین و اساسی، به همان سادگی که گذشت، به رؤسای دادگستری شهرستان و استان، واگذار شود؟ پاسخگویی درباره حقوق خصوصی و عمومی که از این راه تلف می شود با کیست؟

وانگهی، دادستان، مدعی عمومی است یعنی به نمایندگی از کل اجتماع، در پیشگاه دادگاه حاضر می شود و بیان ادعا می کند و دادگاه، باید به ادعای او رسیدگی کند و درباره اش حکم براند. با توجه به این که برابر همین قانون «رییس شعبه اول دادگاه های عمومی، در هر حوزه قضایی، رییس حوزه قضایی است...» (۸)؛ چگونه می شود پذیرفت که دادگاه از یک سو، مدعی باشد و از سوی دیگر حاکم!

بارها، از زبان قضاة دادگستری و دیگران شنیده ایم و شنیده اند که مبتکر و طراح قانون دادگاه های عمومی و انقلاب، شخصی بوده است به نام «ج. ت.» و او بوده که در باغ سبز این قانون دست و پا شکسته را به گردانندگان تازه کار پیشین قوه قضاییه نشان داده است.

من این شخص را نمی شناسم ولی می گویند قاضی دادگستری بوده است (یا هست؟) و به درستی هم نمی دانم آیا واقعاً ابتکار تهیه این قانون عجیب از او بوده است یا نه ولی اگر آنچه می گویند، راست باشد، اولاً مایه حیرت و شگفتی است که یک قاضی دادگستری، راضی شده است قانون مرده دادگاه های بخش مستقل را، آن هم به صورتی ناقص و نارسا، زنده کند و با ارایه آن به گردانندگان بی اطلاع قوه قضاییه، به عنوان یک قانون متحول و مترقی، عرض خود ببرد و زحمت دیگران را فراهم کند؟ ثانیاً جا دارد که این شخص، از مردم ایران، برای اتلاف وقت و حقوق آنان در اثر اجراء قانون ناکارآمد فعلی و از قضاة زحمتکش دادگستری، به خاطر رنج جانکاهی که بر اثر اجراء قانون برده اند و اعصابی که از آنها خرد شده است، پوزش بخواهد!

بهر روی، در این باره، در معنی باز و رشته سخن دراز است و: گر بگویم، شرح آن بی حد شود! و چون در مقالات گذشته، به قلم نویسندگان همین نشریه و شخص این نگارنده، در خصوص نقایص و زیان های عملی قانونی کنونی، و نابسامانی گردش کارها در دستگاه قضاییه، به تفصیل مطالبی نوشته شده است،

عجالتاً از بسطه مقال، بیشتر، پرهیز نمی کنیم. خوشبختانه گردانندگان کنونی قوه قضاییه به مردم توید داده اند که بر سر آنند که این دستگاه نابسامان و به هم ریخته را، بازسازی کنند و به سامان بگردانند. باید به آنان گفت: «نیت خیر، مگردان که مبارک فالی است!».



رییس جدید قوه قضاییه - آیت الله هاشمی شاهرودی - برای به سامان آوردن دادگستری کاری سترگ و راهی دشوار در پیش دارد.

لزوم رعایت بی طرفی

اما، به گمان ما، رو به راه کردن دستگاه قضاییه، که سالیان مدید، هرکه آمده، آگاهانه یا ناخود آگاه، فقط در جهت ناتوان و ناتوان تر گردانیدن آن، گام برداشته است، و باز گردانیدن آبرو و اعتبار خدشه دار گشته این دستگاه، عزمی دلیرانه می خواهد و همتی مردانه و پشتکاری صمیمانه که امیداوریم گردانندگان تازه نفس دستگاه قضاییه، همه آنها را داشته باشند و چون دلیلی در دست نداریم که جور دیگری ببیندیشیم، بی گمان هستیم که این حضرات، حسن نیت خالصانه هم دارند و دیری نخواهد پایید که همگان ببینند که سازمان قضایی کشور، به همان جایی رسیده است که باید می رسید و همان عزت و آبرویی را پیدا کرده است که همواره سزاوارش بوده و هست.

بی گمان هستیم که بایگانی پژوهشگاه

دستگاه قضاییه کشور، از فراوانی مقالات، رسالات، اظهار نظرها و انتقادات گوناگون که با مستقیماً به دبیرخانه قوه قضاییه فرستاده شده و یا در جراید کشور به چاپ رسیده است، گنجینه یی پر بار و سرشار دارد و بسا که اگر به موجودی اسناد و اوراق همان بایگانی هم، بسنده کنند، می توانند بهترین راه کارها را، برای حل مشکلات کنونی دستگاه قضاییه، بیابند و این تشکیلات ارجمند را از وضع اسفبار کنونی برهانند اما به حکم آن که «فذكر ان نفعیت الذکری» (= پند ده، اگر پند دادن سودمند باشد) (۹) و برای این که به گوشه یی از آبادانی آینده سازمان قضایی کشور، یاری کرده باشیم، آنچه را به نظرمان می رسد، می نویسیم باشد که مفید افتد:

۱- دوری گزیدن از

معرکه های سیاسی - در میان

قوای سه گانه حاکم بر کشور،

قوه قضاییه از حرمت و شکوه

ویژه یی برخوردار است و مزیت

خاصی که دارد این است که با

آن که از لحاظ قانون اساسی، با

قوای دیگر، همبر و بزایر است ولی در معنی،

می تواند به گردش کار آن قوا، نیز نظارت کند و

در موارد لازم، افراد زیر پوشش آنها را، زیر

پیگرد قانونی در آورد.

قوای مقننه و مجریه، به حکم طبیعتی که

دارند، می توانند به مسایل سیاسی هم بپردازند

ولی شأن قوه قضاییه این است که به سیاست

آلوده نشود تا بتواند جوهره اصلی خودش را که

بی طرف بودن است، نگهدارد و از اصل بی طرفی

پاسداری کند.

مروری به تاریخچه هفتاد و اند ساله قوه

قضاییه کشور، نشان می دهد که این قوه، تقریباً

همیشه بی طرف و از بازی های سیاسی برکنار

بوده و اگر گاهی هم به بلشتی های سیاست آلوده

گردیده، این آلودگی چندان ناچیز و اندک بوده

که به چشم نمی آمده است.

اما در چند سال گذشته، ناگهان شیوه

همیشگی قوه قضاییه، به یکسو نهاده شد و این

سازمان عزیز و محترم، به نحو چشمگیر و بدی، به سیاست آلوده گردید.

گردانندگان پیشین قوه قضاییه، که بیشتر سیاسی و کمتر قضایی بودند، بلکه می‌توان گفت که هیچ قضایی نبودند و از طبیعت این قوه چیز بسیاری نمی‌دانستند، به مقتضای حال و هوای سیاسی که در سرشان بود، رفته رفته غول سیاست را، وارد حریم قضایی کشور کردند و همان‌گونه که خودشان هم دائماً کتبی و شفاهی شعار می‌دادند: «اگر سیاست از دری وارد شود، عدالت از در دیگر خارج می‌شود»، با وارد شدن غول سیاست به عرصه قضایی، فرشته عدالت، ترازویش را زیر بغلش زد و از در، خارج شد!

از آنجا که غول سیاست، همیشه افزونخواه است، هرچه از اقامت او، در چهار دیوار دستگاه قضاییه گذشت، آلودگی این دستگاه به سیاست نیز بیشتر شد تا جایی که همگان دریافتند از سازمان قضایی کشور، فلاح برخاسته است و دیگر آمیدی به اجراء عدالت در این دستگاه نیست.

برای اثبات این مدعا، دلیل و بینه فراوان است و کمتر کسی است که نتواند چند تا از آنها را بشمارد. و در این شمارش، به نحوه برخورد دستگاه قضاییه با ماجراهایی مانند پرونده‌های بانک صادرات - بنیاد مستضعفان، ثروت‌های بادآورده - محاکمه شهردار تهران - شرکت لاستیک‌سازی دنا - پرونده‌های مطبوعاتی و... اشاره نکند.

چون ما، به خانواده مطبوعات تعلق داریم، از میان نمونه‌های یاد شده، درباره پرونده‌های مرتبط با مطبوعات و مطبوعاتیان، کوتاه سخنی می‌آوریم:

الف - مطبوعات - رفتار دوگانه و بسیار ناخوشایند و سیاست مآبانه دستگاه قضاییه و دادگاه مطبوعات با روزنامه‌های به اصطلاح معروف: خودی و ناخودی چیزی نیست که از نگاه خبرگان عالم سیاست و مجرّبان دنیای مطبوعات، پنهان مانده باشد.

به دهها دلیل و تقریباً در تمامی مواردی که دادگاه مطبوعات به پرونده‌های مطبوعاتی رسیدگی کرده، از بی‌طرفی که باید شعار و دثار دادگاه باشد، خارج گردیده و در برخی موارد، برخورد طرفدارانه و سیاست‌مدارانه آن دادگاه، چنان تند و بی‌پروا بوده که کارهایش

علاوه بر استحقاق تعقیب انتظامی در مظان پیگرد قانونی هم قرار گرفته است!

درباره چگونگی رفتار و کردار قاضی مطبوعات، آنقدر در رسانه‌های گروهی داخل و خارج کشور مطالب مستدل گوناگون گفته و نوشته شده است که نیازی نیست در این مجال اندک، به تکرار مکررات بپردازیم همین‌قدر می‌گوییم که این‌گونه برخوردها، دستگاه قضایی کشور و به ویژه دادگاه مطبوعات را، تا حد یک کارگزاری سیاسی و قاضی آن را تا پایه یک مأمور سیاسی پایین آورده و صد البته مجموع این عوامل، از حیثیت و اعتبار قوه قضاییه کشور، تا حد وحشتباری کاسته است!

در یکی از روزنامه‌ها و از زبان یک روزنامه‌نگار، خواندم که درباره رییس دادگاه مطبوعات گفته بود: «قاضی، ثبات رأی ندارد - روزنامه... در شأن خود نمی‌داند که بعد از این، با رییس دادگاه مطبوعات گفت و گو کند...» (۱۰)

**چرا قوه قضاییه
اشخاصی را که مردم را
به قتل و خونریزی و آزار
یکدیگر تحریض
می‌کنند، و کارها و
گفتارهایشان، تماماً از نظر
قانونی جرم محسوب
می‌شود، به حال خود رها
کرده است؟**

هنگامی که یک قاضی، یک رییس دادگاه، که خود پاسدار و نگهبان قانون کشور است، زیر تأثیر هوی‌های نفسانی یا اندیشه‌های سیاسی، حریم‌های قانونی را زیر پا می‌گذارد و به دیگر سخن، بر چهره قانون، ناخن می‌کشد و آنرا می‌خراشد، طبعاً برایش حرمتی نمی‌ماند که شهروندان کشور، گفت و گو با او را در شأن خود

بدانند و به دیدنش رغبت کنند و این، یعنی به صدا درآمدن ناقوس سقوط دستگاه قضاییه، یعنی سرافراکننده شدن فرشته عدالت در پیشگاه خدا و خلق!

۲- مطلب دیگر، درباره قتل‌های شریرانه چندتن از نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایرانی (معروف به قتل‌های زنجیره‌ای) است که صرفنظر از ترجیح ناموجه دادرسی ارتش برای رسیدگی به پرونده‌ی که موضوعاً، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه‌های عمومی است، خود پرونده هم، صورتی معماگونه پیدا کرده است. از یکسو، مقامات قضایی مسؤول پرونده، چنان سخن می‌گویند که پنداری تا چند روز دیگر، پرونده برای دادرسی، در دادگاه مطرح خواهد شد ولی در عمل، با آن‌که بیش از یکسال است، به پرونده، رسیدگی تحقیقاتی می‌شود، تاکنون، جز مطالبی ناچیز و مصلحت‌اندیشانه، چیزی از آن فاش نگردیده است.

بدترین حالت پرونده این است که حتی شاکیان پرونده یعنی بازماندگان مقتولین یا وکلاء آنان، برخلاف مصرّحات قانونی، کمترین راهی به پرونده نمی‌یابند و کوچکترین اطلاعی از چگونگی رسیدگی‌ها ندارند، حتی شماره پرونده را نمی‌دانند، در حالیکه برابر قانون آیین دادرسی کیفری: «در حین تحقیقات، شاکی حق دارد شهود تحقیق و دلایل خود را اظهار دارد و در تحقیقات، حضور بهم رساند و سواد صورت تحقیقات و قرارهای مستنطق را، بعد از تأدیه حق سواد، بگیرد» (۱۱)

این رفتار خلاف قانون، یا صاحبان اصلی پرونده، چه معنی دارد؟ و آیا جز سیاست بازی دستگاه قضاییه، انگیزه دیگری را در پس پرده قضایا می‌توان یافت؟

۳- مطلب دیگر درباره زندانیان اندیشه است که از نام و نشانی آنان، دست درازی‌های دادگاه‌های اختصاصی که بعضاً ریشه قانونی هم ندارند، درباره این‌گونه اشخاص، همه آگاهند. چگونه فراخوانی، تحقیقات، دادرسی، صدور رأی درباره این اشخاص، به راستی مایه تحقیر دستگاه قضاییه کشور در انظار مردم داخل و خارج کشور بود و جا دارد که قوه قضاییه، به هر نحو مقدور، این وهن را که درباره‌اش شده است، جبران کند و از مظان اتهام سیاسی کاری، بدر آید و در آینده نیز، باب این‌گونه اقدامات بدنام‌کننده، مسدود گردد.

۴. سکوت معنی دارد دستگاه قضاییه در برابر افراد بی‌مسئولیتی که هر روز، در گوشه‌ی مردم را به قتل و خونریزی و آزار یکدیگر تحریض می‌کنند و یا برای سر دیگران جایزه می‌گذارند (منظورم قضیه سلمان رشدی نیست!) و این کارها و گفتارها، تماماً از نظر قانونی، به صراحت قوانین موضوعه کشور، به ویژه قانون مجازات اسلامی، جرم است و مجازات‌های سنگین دارد، چه علتی دارد و چرا قوه قضاییه این اشخاص را به حال خود رها کرده است که اجتماع را به نفاق و برادرکشی بکشانند و بر گرفتاری‌های کشور بیفزایند؟ آیا این خونسردی قوه قضاییه، به معنی همفکری و همسویی با اشخاص یاد شده نیست؟

موارد دیگری هم هست که از دیدگاه صاحبان نظر قضایی و حقوقی، ناپسند و برای دستگاه قضایی آبروریزانه است و به کوتاه سخن می‌توان از این موارد، به عنوان آفات حیثیتی قوه قضاییه یاد کرد.

جا دارد که در کار اصلاحات دستگاه قضاییه، جدأ به این مسایل توجه شود مگر شائبه‌های سیاسی کاری از ساحت مقدس این دستگاه پاک گردد.

۲- اصلاح وضع قوانین و مقررات مورد عمل قوه قضاییه و رهانیدن دستگاه از شمول حکومت قوانین موضوعه ناکارآمد، مانند همین قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب.

در این باره ظاهراً اشاره به این نکته بایسته است که قوانین دادرسی موضوعه گذشته ما، حاصل یک تلاش تقریباً هفتاد ساله است که در خلال این مدت طولانی، نقایص و کمبودهای قوانین، پس از بررسی‌های دقیق کارشناسانه، برطرف و برابر آخرین نیازهای اجتماعی کشور آماده گردیده است و می‌توان گفت که نیازی به

وضع قوانین جدید نیست بلکه می‌توان همین قوانین موجود را، نگهداری و متناسب با نیازمندی‌های روز، اصلاح کرد یا تکمیل گردانید.

در این باره، توصیه ما، این است که بدون تعصب، تبعیض و تنگ‌نظری، از وجود تمام کارشناسان حقوقی و قضایی استفاده شود و مطلق در اتاق‌های در بسته و با حضور افرادی کم‌بیش یا غرض‌ورز و خودشیرین‌کن و... دست به کار نشوند که حاصل کار، چیزی بدتر از آنچه اکنون در دست داریم و مایه هزاران گرفتاری و سرگردانی شده است، از آب در نیاید!

مثلاً چه نیازی است که قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری خودمان را که با بهترین قوانین مشابه آنها در سطح جهان قابل مقایسه است کنار بگذاریم و به فکر وضع قوانین جدید بیفتیم؟

۳- هرچند که با استقرار حکومت قانون آیین دادرسی کیفری، خود به خود، دادسرا نیز، در جای خود قرار خواهد گرفت ولی تأکیداً یادآور می‌شود که برپا کردن دوباره واحد دادسرا، به مشکلات بسیاری در دستگاه قضاییه پایان خواهد داد و مردم هم آسوده و راضی خواهند شد.

۴- الغاء قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و آیین دادرسی مربوط به آن - با توجه به این‌که قانون یاد شده در عمل، نابکاری خود را نشان داده است و اصلاح آن هم سودمند نیست و با وصله و پینه کردن، بهتر از قوانین موضوعه موجود نخواهد شد، لذا تأکید می‌شود که بساط این قانون، هرچه زودتر برچیده شود و تشکیلات قضایی کشور، برابر مقررات قوانین آیین دادرسی موجود مستقر

گردد و اگر اصلاحاتی هم، بایسته بود، به مرور انجام گیرد.

۵- بازسازی نیروی انسانی - یکی از واجبات اصلاح دستگاه قضاییه کشور، بازسازی نیروی انسانی آن است. در اثر بی‌مبالاتی‌های گذشته، ترکیب نیروی انسانی قوه قضاییه، اعم از قضایی یا اداری، از مطلوبیت لازم افتاده است. سطح دانش قضایی و تجربه و کارآیی اداری، شدیداً پایین است.

گاهی از دادگاه‌های کنونی آرایبی صادر می‌شود که اصحاب دعوی و اشخاص ثالث، آنها را وسیله خنده و تفریح قرار می‌دهند و به علت کم‌توجهی‌هایی که به مقررات آیین دادرسی شده است، شمار قابل توجهی از کارکنان اداری واحدهای قضایی، چنان‌که باید به وظایف قانونی خودشان آشنا نیستند و یا هستند ولی قانون را اجراء و به مفاد آن رفتار نمی‌کنند و از این راه، به حقوق اصحاب دعوی آسیب‌های فراوان می‌رسانند.

به نظر می‌رسد که باید تمام نیروی انسانی قوه قضاییه به شیوه انتخاب اصلاح بازنگری شود. قضاة از حیث مدارج تحصیلی و صلاحیت علمی و عملی و کارکنان اداری از نظر تجربه‌های عملی و خصوصیات اخلاقی، بازنگری شوند و پس از انتخاب عده لازم، از قاضی و کارمند اداری، برای ترمیم کسری نیروی انسانی، برابر ضوابط و قواعد معقول و علمی، اقدام شود تا به تدریج وضع این قوه، در شرایط متعارف خودش قرار بگیرد و دستگاه، حیثیت گذشته‌اش را به دست بیاورد.

در این باره، مخصوصاً توصیه می‌شود که با دعوت عام از قضاة بازنشسته یا مستعفی و وکلاء دادگستری و دیگر حقوقدانان صاحب صلاحیت، برای ترمیم کسری نیروی انسانی قوه

روزنامه

ایران و بیج

از سراسر ایران خبرنگار، عکاس خبری و گزار شکر می‌پذیرد
مقاصیان سوابق و نشانی کامل خود را به شماره ۸۸۳۲۳۶۱ فاکس یا صندوق پستی ۱۹۳۷-۱۵۸۷۵ ارسال نمایند

قضایه، وسیعاً استفاده شود.

۶- ترمیم وضع معیشت نیروی انسانی - تقریباً همه کسانی که با دستگاه قضایی سر و کار دارند، این سخن بر زبانشان جاری است که این دستگاه، که در گذشته، از شمار پاکترین دستگاه‌های کشور بود (با احتساب افت خطا، که در هر سازمانی پیش می‌آید)، اینک شدیداً دستخوش فساد و بی‌تقوایی شده است و از گوشه و کنار سازمان قضایی، سخنانی شنیده می‌شود که واقعاً در شأن این دستگاه عظیم نیست. بارها اتفاق افتاده است که قضاة یا کارکنان اداری به علت نارواکاری‌هایی زیر پیگرد قانونی درآمده، زندانی و یا از دستگاه قضایی بیرون رانده شده‌اند.

به گمان ما، این بی‌تقوایی‌ها، ناشی از بدی وضع معیشت نیروی انسانی قوه قضاییه است. درست است که گردانندگان قوه قضاییه، هرچند گاه به فکر ترمیم درآمد قضاة و کارکنان دستگاه بر می‌آیند ولی باید پذیرفت که هنوز وضع آنها به حد مطلوب نرسیده است و مخصوصاً کارکنان اداری، تا رسیدن به یک حد متوسط معیشت، راه درازی در پیش دارند.

دستگاه قضاییه، همزمان با بازسازی نیروی انسانی، باید به فکر بالا بردن میزان دریافتی آنان نیز باشد تا موجبی برای آلوده شدن به فساد و نادرستی پیش نیاید والا اگر به این مهم توجه نشود، جابه‌جا کردن انسان‌ها، کاری از پیش نخواهد برد و فراموش نشود که: «شکم گرسنه، ایمان ندارد»!

۷- حذف مراجع قضایی اختصاصی - یکی

از عوامل سستی و نابسامانی سازمان قضایی کشور، وجود مراجع قضایی اختصاصی در حواشی دستگاه است.

این مراجع، با شیوه‌های گوناگون کار، و غالباً به علت فقر اطلاعات قضایی و قانونی، به جای آن‌که به حرمت دستگاه قضایی بیفزایند، بی‌شتر با روش‌های اغلب غیرمنطقی و نسامقولشان، مایه کسر اعتبار دستگاه قضایی می‌شوند و به دیگر سخن، به جای آن‌که یار شاطر دستگاه باشند، بار خاطر آن می‌شوند.

در گذشته هم که گهگاه، به جهاتی، مراجع قضایی اختصاصی تأسیس شد، دیری نپایید که زیان‌بخشی آنها آشکار گردید و تصمیم به انحلال و برچیده شدنشان گرفته شد. اینک نیز قوه قضاییه، اگر بخواهد مستقل و آبرومند باشد، باید برای یکپارچه شدن مراجع تصمیم‌گیری عمومی و انحلال تمام مراجع اختصاصی گام بردارد وگرنه وجود یک دستگاه قضایی، چهل تکه جز اغتشاش در تصمیم‌گیری‌ها و اختلال در امور، و آبروریزی نهایی، نتیجه‌یی به بار نخواهد آورد!

۸- تخصصی شدن کارها - هرچند که اگر بر پایه مقررات قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری، قوه قضاییه ساماندهی شود، خود به خود، تقسیم کار نیز عملی خواهد شد، ولی باز هم توجه به این نکته لازم است که رسیدگی قضایی، کاملاً تخصصی شود و تقسیم کارها، بین قضاة، متناسب با صلاحیت‌های علمی و تجربیات عملی آنان، انجام گیرد و از تداخل صلاحیت‌ها

اکیداً خودداری شود تا در آینده، برای هر رشته از امور قضایی، به تعداد لازم قاضی و متخصص و شعبه دادگاه تخصصی فراهم گردد و فقر نیروی متخصص که فعلاً گریبانگیر قوه قضاییه شده است، تدریجاً از میان برداشته شود. امید است برخلاف گذشته، اینک که قوه قضاییه در مسیر تحول و تغییر قرار گرفته است، توصیه‌ها و اظهارنظرهای خیرخواهانه و بی‌نظرانه کسانی که مسلماً جز سریلندی و آبرومندی دستگاه قضاییه کشور آرمانی در دل و اندیشه‌یی در سر ندارند، مورد توجه گردانندگان این دستگاه قرار گیرد و روزی برسد که همگان شاهد مجد و عظمت و نیرومندی قوه قضاییه باشند.

ایدون باد

- ۱- ابراهیم یزدی - روزنامه نشاط شماره ۱۴۲ - ۱۳۷۸/۶/۴
- ۲- یدالله سبحانی - نامه به مقام رهبری - روزنامه نشاط شماره ۱۴۷ - ۱۳۷۸/۶/۱۰
- ۳- روزنامه صبح امروز شماره ۶۷ - ۱۳۷۷/۱۲/۱۳
- ۴- مجله گزارش شماره ۹۲ - مهرماه ۱۳۷۷
- ۵- ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو
- ۶- رجوع شود به شماره‌های ۴۴-۴۵-۴۶-۵۳-۷۸-۷۹-۸۱-۸۴-۸۷-۹۵-۹۷-۹۸ و... مجله گزارش
- ۷- تبصره ماده ۱۲ قانون
- ۸- ماده ۱۱ قانون
- ۹- قرآن ۱۷/۹
- ۱۰- روزنامه خرداد شماره ۲۱۶ - ۱۳۷۸/۶/۱۶
- ۱۱- ماده ۶۷ قانون آیین دادرسی کیفری

DARS - CO ADVERTAZING CO.

پارسا گن

مشاوره، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی
تبلیغات سالانه مؤسسه‌ها و شرکتها

آیین‌های تبلیغاتی
کتابچه‌ها و بروشورها
سررسید و سایر رسانه‌های تبلیغاتی

ارائه CD از طرحها و منابع اشکن شده شما

تلفن: ۸۸۴۲۷۳۰ (خط ۳) - فاکس: ۸۸۳۲۳۶۱ - صندوق پستی: ۵۴۶۷-۱۴۱۵۵